

خواهر که بهیچ کار جهای کار تو باشد
زیب هر دو یقین کار کن از هر چه کنی بسر
یا فایده ده آنچه بداند دگر سر را
یا فایده گیر آنچه نداند ز دگر کسر
(انور ابیوردی)

از

باورد یا ابیورد خراسان

تا

ابیورد یا ابُلورد فارس

و گفتاری دربارهٔ ایلات و عشایر فارس

نوشته: مظفر قهرمانی ابیوردی

مقدمات

این کتاب بشماره ۷۰-۱۱/۷-۳۵ در اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس به ثبت رسیده است

چاپ فیام شیراز

تقدیرم لایح کتاب بصفوح:

- ۱ - جناب استاد لارجمند آقا رسید مصدر جمال زاده دانشمند و نویسنده عالیقدر لایح که بهترین مشوق بنده در طبع و نشر لایح بوده اند
 - ۲ - دانشمند لایح و پژوهشگر اندر که در تدوین لایح مجموعه لایح بصرفه زحایر و ضریح دانش و بینش لایح خوشه چینر و بهره گیرر نموده ام
 - ۳ - ضویساوندر لایح عزیزم که در شهر ساکن و یا در لایل هستند و علاقه به کسب اطلاع لایح لوضاح و اصول گذشته و نسب نامه فایدر خود میباشند
 - ۴ - سراخ و افراد شادوست و وطن پرست لایلات و عشایر سلحشور فارس که بشکرانه بر ضرور لایح از زندگن مرفه و بر ریا و شرافتمند در دایح و آغوش زبانیها طبیعت و سمع لایح مواهب بر حد و صبر که خداوند علل اعلی در آب و خاک لایح سرزمین مقدس بودیعت نهاده همواره دوشیرد و شیر لایح نظامر و سرباز صراست لایح حدود و ثغور میهن عزیز را وجه همک و مردانگر خود قرار داده اند
 - ۵ - ساکنین محترم منطقه ابیورد (باورد و نسا) و درگن استاخ خراسان که بسائقه مینت نزلدر تجاوز لایح مدت سه سال ماموریت و لاقتم در آنجا لایح بذل هرگونه محبت و مهربان نولزر دریغ ننموده اند
- و بالاخره بروایح تابناک در گذشتگان که در لایح کتاب ذکر خیر لایح بیخ آمده است - برسم یادبود -

ابیورد شیر لایح شهریور ماه ۲۵۳۵ شاهنشهر ۱۳۹۶ قمر

مظفر قهرمانر ابیورد

جهان بالین فراخی تنگ آید
چو بینی نومه خود تنگ آید
(باباطاهر)

مکن کاری که برما سنگ آید
چو فردانومه خونون نومه فونند

نماید سر انجام و آغاز خویش
برش پر ز خون سواران بود
پر از خون رخ جیب و پیراهنش
که نیکی نشاید ز کس خواستن
(فردوسی)

زمین گر گشاده کند راز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
پر از مرد دانا بود دامنش
بنیکی بیاید تن آراستن

بیاتاجار به بد نسیریم بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پیدار همان به که نیکی بود یادگار
همان کج و دینار و کاخ بلند نخواهد بدین مر تو را سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار سخن را چنین خوار می‌دار
فریدون فرخ فرشته نبود ببتک و به عنبر سرشته نبود
داد و دهش یافت او فرسی تو داد و دهش کن فریدون تویی
(فردوسی)

مقدمه بر کتاب "از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس"

ژنو ۲۲ خرداد ۲۵۳۵

باسلام و دعای فراوان خدمت حضرت آقای مظفر قهرمانی ایبوردی - شیراز - بعرض میرساند که نامه و دفترچه هر دو رسید. اطلاعات بسیار جامع و سودمندی که درباره خواجه حافظ برایم ارسال فرموده اید مایه نهایت مسرت خاطر و سپاسگزاری گردید. دلم میخواست بتوانم تلافی کنم ولی راه دور و طالع کور و توانائی مهجور است. همینقدر بدانید که رشته ارادتمندی بر گردن انداخته ام و باقی خواهد ماند تا واپسین نفس. دفترچه زیبایی را که دل بدریازده و برایم فرستاده اید (چون ممکن بود با مشکلاتی که امروز در اغلب ممالک دنیا حکمفرماست بکلی از بین برود) میخواستم در مدت دور و درازی، مثلاً چند هفته بتدریج مطالعه نمایم چون فرصتم محدود است و گرفتاری تا دلتان بخواهد. اول شروع کردم بخواندن اشعار که مشتمل بر ۷۵ صفحه است، خوشبختانه این قسمت از دفترچه هر صفحه نمره ای دارد و کار مرا آسان میسازد ولی بدبختانه قسمت دوم که به نثر نوشته شده است صفحاتش شماره ندارد و کار مرا مشکل میسازد (چون اگر شماره داشت میتوانستم هر جا مطلب و نظر و نکته ای بنظر میرسد بهمان صفحه مراجعه بدهم). بعضی از قطعات شعر تاریخ دارد و برخی دیگر ندارد عیبی هم ندارد شعرای بزرگ ما هم اشعارشان عموماً بدون تاریخ باقی مانده است و تاریخ گذاشتن را گویا بعضی از شعرای ما در همین زمانهای اخیر از فرنگیها یاد گرفته اند. قطعات بترتیب حروف الفبا در قافیه هم تحریر نیافته است و لابد علتی دارد که بر من مجهول ماند و باز این هم عیبی ندارد. حالا که خودمانیم بعضی از ابیات بسیار خوب و بعضی دیگر چندان تعریفی ندارد. وقتی باین بیت رسیدم:

بود عبدالله بابش مادر او آمنه (الخ)

بخود گفتم ما مسلمانها معتقدیم که عربها قبل از بعثت حضرت رسول بت پرست بودند (در کتاب الاصلام میخوانیم که خود حضرت هم بت پرست بوده و برای بت قربانی میکرد) و خدا و الله را نمی شناختند و خیال می کنیم که لفظ الله پس از اسلام در میان اعراب شیوع پیدا کرد. ولی از طرف دیگر می بینیم که نام پدر حضرت پیامبر علیه السلام عبدالله بوده است یعنی بنده الله و مایه تعجب میگردد که چطور سالها قبل از آنکه حضرت بمقام رسالت برسد اسم پدرش عبدالله بوده است (هرچند میدانیم که قبل از اسلام هم بزرگ بت ها الله نام داشته است) من سر این امر را میدانم و شاید شما هم بدانید و اگر نمی دانید با اندک تفحص و تحقیقی بر شما معلوم خواهد شد. از مثنوی "آن شنید ستم که دهقانی غنی" خیلی خوشم آمد. ای کاش خیلی خیلی کوتاه ترش میکردید. ۶۵ بیت است و اگر در ۲۰ بیت مغز معنی را میآوردید خیلی بهتر بود. خوب بخاطر دارید که سعدی و شعرای دیگر ما بعضی داستانها را با چقدر ایجاز آورده اند و بهمین جهت جزو شاهکارهای ادبی دنیا بشمار میآیند. در بوستان سعدی: مگر دیده باشی که در باغ و راغ (الی آخر) تمام حکایات با ایجازی اعجاز مانند تنها در چهار بیت آمده است و فصاحت و بلاغت را بحدی رسانیده است که براستی باور کردنی نیست.

مثنوی "شیراز" مرا در عالم خیال بشیراز رهنمون شد. چشم را بستم و پیاده آن راه باریک باباکوهی را پیش گرفتم و خود را بآن بالا و آن اطاق و آن درخت و آن حوض رسانیدم و همانجائی که بیست و پنجسال پیش رو بشیراز پهلوی بابا نشسته بودم و هنوز تأسف دارم که وقتی از من پرسید قلیان می کشید؟ (در حالی که خودش مشغول کشیدن بود) عقم نرسید که چه می پرسد و جواب رد دادم و مغبون و محروم از کوه سرازیر شدم. با شما همزبان شده میگویم:

از شاه چراغ هر چه خواهند بی شک و یقین مراد یابند

آرزوی من دیدار دیگری قبل از رفتن از دنیا از شیراز است و از شما هم خواهش میکنم با خلوص نیتی که به حضرت شاهچراغ دارید دعا کنید که بآرزویم برسم. ایام نوروز شیراز را غرق گل و سبزه و عطر و خوشی و طرب می سازد. جایم هزار بار خالی خواهد بود. بقول خود جنابعالی

از بوی بهار و عطر نارنج جانها بشوند راحت از رنج

تضمین غزل شهریار را هم زیارت کردم. شهریار الحق شاعر بزرگی است و سزاوار است که شعرش مورد تضمین قرار بگیرد، مرحبا به مظفر قهرامنی ایبوردی.

اما خوب است اشعار را بگذاریم و به قسمت منثور برسیم یعنی به "مقدمه و شرح زندگی نگارنده".

راستش این است که با شوق و رغبت هر چه تمامتر شروع بمطالعه نمودم ولی هر چه بیشتر میرفتم میدیدم با مطالبی مواجه هستم که برای من ابدأ جذبه و لذت ندارد وباصطلاح غنجدی بدل نمیزند و بخود می گفتم ای بابا! بمن چه که این مرد عزیز با برادرش احمدعلیخان بچه ترتیب در طفولیت درس میخواندند (بخصوص که جزئیات وضع درس خواندن بیان نشده است) ولی وقتی در همین صفحات اول معلوم شد که پدر صاحب ترجمه "وقایع دوران زندگی خود را بصورت کتابی تدوین نموده است که حاوی مطالب جالبی در مورد زندگی ایلات (چرا در متن بصورت تیلات نوشته شده است) و عشایر خصوصاً قشقائیها میباشد" یکدفعه چنانکه گوئی از خواب بیدار شده ام بخود گفتم خدا بخواهد چنین کتابی از میان نرفته باشد و روزی مطالعه آن نصیب من گردد، استدعا دارم برایم مرقوم فرمائید که این کتاب امروز کجا و در چه حالت است.

خلاصه آنکه صفحات اول را با عجله مرور کردم و میترسیدم تا آخر بهمین منوال نوشته شده باشد که چندان حائز فایده نیست ولی ناگهان در صفحه نهم به جائی رسیدم که درباره باورد و ایبورد توضیحات داده شده است. طولی نکشید که دیدم با یک دنیا اطلاعات بسی گرانبها روبرو شده ام و با هر سطر به دقت و توجه افزودم و کم کم خود را در بهت و تعجب غوطه ور دیدم و از خو پرسیدم آیا امکان پذیر است که مردی که با قرار خودش چندان تحصیلات مفصل و مرتبی هم نداشته است و شاید زبان خارجی هم نداند این درجه مطلع باشد و این همه مطالب تاریخی و قومی را در حافظه داشته باشد و اینطور همه را مانند آب روان بخواننده تشنه تحویل بدهد و عرضه بدارد؟ باور فرمائید که هر چه میگویم بکلی خالی از اغراق و مبالغه است ولی این صفحات معدود که رویهمرفته از صد و پنجاه و اندی صفحه تجاوز نمی کند بقدری لبریز از اطلاعات مفید است که گفتنی نیست و مایه تعجب من گردید که معلوم شد این همه مطالب را تنها در مدت بسیار بسیار کوتاهی و در حقیقت در جواب نامه من روسیاه مرقوم داشته اید و باصطلاح بالبداهه از مخزن حافظه و بلکه با مراجعه به یادداشتهای موجود خود بروی کاغذ آورده اید بدون اینکه پیش نویس (چرک نویس) کرده باشید از صمیم

دل و جان آفرین بر این همت و قدرت میگویم و با تاکید هر چه تمامتر اصرار دارم که البته صد البته راضی نشوید که چنین کتابی بچاپ نرسیده از میان برود بلکه بهر ترتیب و صورتی هست (میگویند ولو پیراهنت را بفروشی) چنین کتاب سرتا پا پر از اطلاعات مفیدی را که بااحتمال هرچه قوی تر شاید در جای دیگری بدست نیاید و بزودی بکلی از خاطرها محو گردد بچاپ برسانید. امید است که همین ایلیاتی که نام برده ای و هر ایلی به تاریخ و اخبار خود علاقمند است در کار چاپ این کتاب نهایت مساعدت را بسرکار عالی برسانند.

من جز اینکه کتاب را بوسیله پست برایتان برگردانم چاره ای ندارم و با ترس و لرز بدین کار اقدام میکنم و میترسم خدای نخواستہ و با مشکلاتی که امروز در دنیا موجود است و با سانسورهای گوناگون از میان برود. شاید باز هم دست نگاهدارم تا مسافر مطمئنی پیدا شود و با او بفرستم هنوز درست تصمیمی نگرفته ام.

من شنیده بودم که سرکار بی بی خانم قشقائی همسر مرحوم سردار عشایر قشقائی از ایل کشکولی و دختر حاجی عبدالله^(۱) نامی بوده است. در خلال صفحات کتاب جنابعالی مکرر اسم حاجی عبدالله دیده شده ولی گمان نمی کنم همان پدر سرکار خدیجه بی بی قشقائی باشد.

پش از مدتی تفکر و تأمل صلاح چنان دانستم که با خودتان مشورت نمایم که آیا بهتر نیست در فرستادن کتابتان دست نگاه بدارم تا مسافر ایرانی مطمئنی پیدا شود و با او بفرستم مگر آنکه خودتان کتباً به بنده اجازه بدهید که با پست هوائی سفارشی برایتان به هر آدرس که بدهید بفرستم. در هر صورت منتظر دستور خودتان هستم.

این را نیز نباید نگفته بگذارم که گاهی با بعضی از مطالب و منقولات کتابتان کاملاً موافق نیستم ولی چیزی نیست که بتذکر بیرزد و رویهمرفته کتاب را بسیار بسیار نافع و مفید میدانم و بر همت و حافظه و قلم و آن همه معلومات و اطلاعات جنابعالی از راه صدق و ارادت مرحبا میگویم. شاید خوب بود با روزنامه "پارس" یا "بهار ایران" هم قرار میگذاشتید کم کم در ستونهای خود بچاپ برسانند. خدا یار و مددکار شما و امثال شما در این نوع کارها باشد. با سلام و دعا و ارادتمندی و طلب توفیق - سید محمد علی جمال زاده.

ژنو یکشنبه ۶ تیر ۲۵۳۵ - ۲۷ ژوئن - دیروز حضرت آقای دکتر نصرت اله کاسمی استاد دانشگاه تهران مدیر محترم مجله "گوهر" در ژنو تشریف داشتند. رساله جنابعالی را بایشان نشان دادم و مدتی در آن باب صحبت بمیان آمد

۱ - و اما راجع به مرحوم حاج عبدالله کشکولی پدر خدیجه بی بی قشقائی همسر مرحوم سردار عشایر نگارنده چنین توضیح میدهد: محمد آقا و حسن آقا دو برادر از محترمین ایل کلهر کرمانشاه بوده اند در نتیجه اختلاف فامیلی از ایل خود قهر میکنند و بفارس مهاجرت مینمایند و به ایل قشقائی وارد میشوند. نازی بی بی خواهران آنها دختری رشید و لایق بود. جانی خان ایل خانی قشقائی او را بعقد ازدواج خود بیرون میآورد. در نتیجه محمد آقا و حسن آقا برادرزن ایلخانی میشوند و از همان موقع دارای احترامی فوق العاده میگرددند. ایلخانی برای اینکه به آنان منصب و مقامی فراخور حال بدهد طوایف ایل کشکولی را دو قسمت میکند یک قسمت را بنام کشکولی بزرگ بعهدہ حسن آقا و قسمت دیگر را بنام کشکولی کوچک به محمد آقا واگذار میکند. پسر حسن آقا قاسم خان که اولاد قاسم خان حاج محمد کریم خان پسر مهدیقلی خان وکیل مجلس شورای ملی در دوره دوم و فرزند دیگر مهدیقلی خان ابوالحسن خان که فرزندان او ابوالفتح خان و احمدخان و حاج فرج خان است. از اولاد قاسم خان یکی خضریبیک بود که فرزندان او محمدعلی خان و حیدرعلی خان و کلپعلی خان بود. فرزندان محمد علی خان عبارت بودند از الیاس خان که وکیل دوره ۱۹ مجلس بود. پسرش مهندس شهبازخان کشکولی و فرزندان دیگر محمدعلاخان امیر تیمورخان و شاپورخان و خسروخان بود. فرزندان حیدرعلی خان فتح اله خان، نادرخان، فریدون خان پسر دیگر قاسم خان محمد حسن خان بود. فرزند او محمدخان و فرزندان محمدخان جهانگیر خان و عبدالله خان. یکی از فرزندان محمد آقا رئیس ایل کشکولی کوچک حاج عباسعلی خان میباشد که بواسطه شیرکشی از شاهزاده حسام السلطنه والی فارس لقب خانی گرفته. فرزند او حاج عبدالله پدر سرکار خدیجه بی بی و حسن خان و حمزه خان و غضنفرخان و مظفرخان میباشد که اینها همه از ایل کشکولی قشقائی ولی حاجی عبدالله جد نگارنده از ایل ابیوردی است و ارتباطی با یکدیگر ندارند. و اما مادر مرحوم سردار عشایرنوش آفرین بی بی نیز دختر حاج فضلعلی بیک پسر محمد آقا کشکولی بوده است.

و محسنات آنرا بعرض ایشان رسانیدم و فهمانیدم که خوب است قسمتهای تاریخی آنرا در مجله گوهر بتدریج در چند شماره مندرج فرمایند و رساله را بآدرس جنابعالی بایشان سپردم که برسانند و دلم میخواهد در هر صورت آن رساله بچاپ برسد.

به تجربه بر من معلوم گردیده است که بسیاری از هموطنان ما چیزهائی مینویسند و قصدشان چاپ کردن است و هر گز بچاپ نمیرسد و پس از وفاتشان بکلی از میان میرود افسوس! افسوس! سلامتی و توفیق یارو یاورتان باشد
ارادتمند سید محمد علی جمال زاده

نگارنده بعرض خوانندگان عزیز می‌رساند:

خداوند در وجود بعضی از بندگان عزیز و برگزیده خود استعدادها و نبوغهایی خلق فرموده و بودیعت نهاده که عبث نصیب هر کس نمی‌شود و مثلاً اگر در عالم عرفان و ادب و شعر اعجوبه‌هائی مانند سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی و خیام و انوری و نظامی و امثالهم بوجود آورده و یا در جامعه ارباب قلم و نویسندگان اساتیدی چون دکتر محمد معین، علامه دهخدا، محمد حجازی (مطیع الدوله)، سید محمد جمال زاده، سعید نفیسی، علی دشتی، صادق هدایت، صادق چوبک، عبدالرحمن فرامرزی، جواد فاضل، دکتر رضازاده شفق، مشیر الدوله پیرنیا، ابراهیم خواجه نوری، شجاع الدین شفا، و از این قبیل آفریده است اینها در حقیقت کسانی بوده و هستند که باوج شهرت و نبوغ رسیده و مسلماً دیگر جانشینی نخواهند داشت.

اگرچه در حال حاضر هم افرادی وجود دارند که توانائی و قریحه و استعداد آنان ممتاز و قابل ستایش است و باز هم نویسندگان و شعرائی از قصیده سرا و غزل گو و نوپرداز در عالم دانش و ادب وجود دارند که هر یک بنوبه خود شایان احترام میباشند، ولی تعیین مدارج و پایه علمی آنان هم از صلاحیت این بنده کمترین خارج و هم اینکه اگر بخواهم این دسته را با طبقه اول در یک طراز و معیار مقایسه نمایم ممکن است مورد ایراد خرده گیران واقع شوم و این سنجش و قضاوت را بعهدہ صلحای قوم بر گذار و از این بحث در میگذرم.

باری عقیده بنده چنین است که روزی و روزگاری بتوانم اقلاً مطلبی را که می‌خواهم بنویسم در قالب مضامین و الفاظ و جملاتی نوشته شود که برای هر خواننده‌ای قابل درک و استنباط بوده باشد و بهمین منظور آثار نویسندگان عالیقدر و مترجمین والا مقام و شعرا و بزرگان علم و ادب را اکثراً مطالعه میکنم و تا آنجا که فراخور استعداد و معلوماتم بوده باشد از آنها برداشت مینمایم. نسبت به عموم علاقمند بوده و هستم. علاوه بر این مقالاتی که در جراید نوشته میشود مقالات ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم حالت، احمد احرار، باستانی پاریزی، رسول پرویزی، جلال چوبینه را بدقت میخوانم. قبلاً نیز تا بخاطر دارم از نوشته‌های مرحوم استاد محمد حسین استخر، آزاد معدلی، گلستان شیراز لذت میبردیم و حالا هم روزنامه‌های پارس و بهار ایران را مرتباً مطالعه میکنم و از آنها معنأ بهره‌گیری مینمایم. ولی در میان تمام این مقالات و نوشته‌ها بدون تعارف بیشتر آثار و نوشته‌های استاد جمال زاده را دوست میدارم و هر کجا مقاله و نوشته‌ای از استاد را به بینم با اشتیاق تمام گاهی تا سه مرتبه هم میخوانم و مرور میکنم و جملات آنرا که در واقع سهل و ممتنع است ذخیره لذت خاطر و محفوظات ذهنی میسازم. بسائقه همین علاقه و ارادتمندی در فروردین امسال جزوه اشعار "مثنوی شیراز" سروده خود را بعنوان عرض تبریک نوروزی به حضورشان تقدیم داشتم. ایشان در مرقومه جوابیه خود نوشته بودند "آیا ایبوردی در چه محلی از شیراز است درست سر در نیاوردم". بنده برای جواب این پرسش آنهم سؤال استادی مشکل پسند و کنجکاو چاره‌ای نداشتم جز اینکه در صدد بر آیم و تا آنجا که امکان دارد و موقعیت محلی و سوابق تاریخی ایبوردی را من البدوالی الحال برای ایشان مفصلاً شرح دهم زیرا ممکن بود به توضیح مختصری در این باب قانع

نشوند. در هر حال خوشبختانه قبلاً بمنظور تدوین تاریخچه ای از این محل مطالعاتی کرده و یادداشت‌هایی تهیه کرده بودم. منتها ناگفته نماند که باین زودیاها و باین آسانی در حیطة توانائی خود نمی‌دیدم که به طبع و نشر چنین کتابی مبادرت ورزم. بنابراین باید عرض کنم این پرسش استاد بود که سبب شد مجموعه را تدوین و بحمداله همان یادداشت‌های پراکنده را بصورت کتابی که ملاحظه می‌فرمائید تنظیم و عیناً بحضورشان تقدیم دارم و در واقع تقدیم این مجموعه بحضور استاد از این لحاظ هم توفیقی برایم کسب نمود که معظم له آنرا مورد مطالعه قرار داده و طی مرقومه ای به طبع و نشر آن رقم صحه زده و مندرجات آنرا نافع بجهت انتشار دانسته و حتی اجازه فرموده اند که عین مرقومه ایشان که سرشار از محبت و در عین حال حاوی تقریظ و انتقاد است بعنوان مقدمه در ابتدای اوراق کتاب درج شود. حقیقت مطلب این است که بنده خود را در حد اینهمه لطف نمیدانم و شاید هم شخصاً درج نامه را در کتاب خود یک نوع خودپسندی و غلو تلقی کنم و همچنین ممکن است خوانندگان عزیز نیز از این کار خرده گیری نمایند. ولی چون دور از انصاف بود که این چنین سند افتخاری را زیب کتاب خود ننمایم لذا هرچه بادا باد. عین مرقومه استاد را با جزئیات محتوان آن بدون کم و کاست در مجموعه چاپ نمودم. باشد که آیندگانم بنوبه خود بمراتب بزرگواری و علو طبع و محبت سرشار استاد سید محمد علی جمال زاده که بحق از مفاخر عالیقدر دانش و ادب هستند بیش از پیش پی برده او را از صمیم قلب بستایند.

در این جا نکته ای یاد آمد بعنوان لطیفه تقدیم خوانندگان عزیز مینمایم: در این کتاب قسمتی از آن به مجموعه اشعار از سروده های خودم اختصاص داده شده و قطعاتی چند مندرج است. من خود باین مطلب واقفم که بقول معروف باید قاچ زین را محکم بگیرم که از اسب بزمین نخورم و سوارکاری پیشکش قومم باشد و همینقدر که از نثر دم زده ام کافی است تا برسیم به نظم. ولی میگویند در زمان قدیم یکی از خانها که گویا از خوانین لر بوده با سواران خود از شهر به ایل میرفته. در بار و بنه خان چند تا خربزه وجود داشته. در بین راه تشنگی و گرما فشار می‌آورد و به خدمه امر میکند از خربزه ها بیاورید تا قاش کنیم و بخوریم. بعد از اینکه قسمت شیرین و در واقع مغز خربزه ها را خورد و نوک‌هایش میخورند میگوید حالا پوستها را بین راه بریزید که عابرین بدانند که یکنفر خان با سوارهای خود و خدمه از اینجا عبور کرده است و خربزه میل فرموده است. بنده از طرح این داستان میخواهم این نتیجه را بگیرم که قسمت شیرین و نغز و لذیذ اشعار و غزلیات و قصاید اساتید متقدمین و متاخرین را غذای روح و کحل بصر کرده ام. بنابراین اشعار خودم بمنزله پوست آنهاست عمداً در میان دست و پا پخش میکنم که آیندگان بگویند مظفر قهرمانی شعر هم میسروده و بقول همان خان شاعری هم بنام مظفر اوویده^(۱) و از این ره رهنده^(۲).

شهریور ۲۵۳۵ مظفر قهرمانی

۱ - اوویده بر وزن زبیده به لهجه لری یعنی آمده ۲ - رهنده یعنی رفته

بنام خدا

که سازم بدان آنچه باید رقم
ستایم تو را با قلم همزبان
همه در ره حکم و تقدیر تست
شده یا شود آنچه را خواستی
هم از آشکارا و هم از نهان
که این نیست در قدرت همچو من
که این بهترین وصف توحید بود
همه نیستند آنچه هستی توئی"
علوم لدنی ز تعلیم تست
و یا گشت موسی بتوهم بیان
محمد هران کار ارزنده کرد
تو بودی چو هستی تو رب جلیل
سیه خاک را باغ و گلشن کنی
بگیری همه دست افتادگان
به معشوقه بخشی تو حسن جمال
ز خارا برون آوری جویبار
چرنده حیات از نو آغاز کرد
خزان را ز لطف کنی نوبهار
دهی روشنی برمه و آفتاب
تو بر بندگان سائر نقص و عیب
وگر جاه گیری یقین حکمت است
بود بهر مخلوق دری ثمین
شود چشمه ساری خوش و خوشگوار
کند راغ زان خلعت نو ببر
ز هر کشت آید برون خوار و بار
بهر ناتوان یاور و ناصری
فقیر از تو یابد شکیب و قرار
تو آرام بخشی بروح و روان

خدایا گرفتم بدستم قلم
تو خود لطف بنمای کز قلب و جان
سرو جان و قلبم ز روز نخست
به یک کاف و نون عالم آراستی
زمین از تو و هم ز تو آسمان
بوصف تو نتوان سرودن سخن
نظامی تو را وه چه عالی ستود
"پناه بلندی و پستی توئی
سر تاجداران به تعظیم تو
ز طوفان اگر نوح شد درامان
مسیحا اگر مرده را زنده کرد
گلستان اگر گشت نار خلیل
شب تار را روز روشن کنی
صبح آوری شام دلدادگان
توئی عاشقان را امید وصال
ز خاک سیه گوهر آری بیار
پرنده به عشق تو پرواز کرد
به ماهی دهی روزی اندر بحار
تو آغاز و پایان ده هر کتاب
توئی واقف رمز و اسرار غیب
اگر تاج بخشی بهین نعمت است
هر آن قطره باران بروی زمین
چو این قطره ها در دل کوهسار
دهد باغ را چشمه بار و ثمر
شود روی دشت و دمن سبزه زار
تو غفار و هم قاهر و قادری
غنی از تو دارد ضیاع و عقار
توئی رهنما بهر هر کاروان

توئی ای خدا بر همه مهربان
تو بر زخم مجروح مرهم نهی
خطا بخش هر پیر نالان توئی
به بالین بیمار زار و غریب
یتیمی اگر داده مادر زدست
تو باران رحمت بیار از سحاب
همه روسیاهان درمانده ایم
بسوی تو آریم دست نیاز
به مهر ار بخوانی بتو فائزیم
بما کار خود را بخود وامنه
"مظفر" بود بنده بندگان
برای همه نزد تو بر دعاست
خدایا به بیچارگان یار باش
گناه همه عاصیان عفو کن
قلم هست پیوسته دردست دوست
الهی سخن را نمودم تمام

چه اشتر بود یا بود ساربان
به بیمار تیمار و درمان دهی
چراغ ره نو جوانان توئی
توئی همدم شام و تار و طیب
چه غم باشدش چون توئی سرپرست
نما خلق را خرم و کامیاب
بدرگاه تو زار و شرمنده ایم
توئی چاره جوی و توئی چاره ساز
بقهر ار برانی همه عاجزیم
سر و کار ما را بهر جا منه
فقیری است از جمع درماندگان
چو اشکش گواه همین مدعاست
بدرماندگان هم مددکار باش
مرا هم ز طومارشان محو کن
همه حکمها تابع حکم اوست
قبول دعا کن دگر والسلام